

قانون گرایشی *Tendenzielgesetz*

مارکس هدف خود را از نگارش سرمایه در پیشگفتار آن «آشکار ساختن قانون حرکت جامعه مدرن» معرفی کرد (س: ۹۲). مقصودش فهم مسیر حرکت این جامعه بود. او در سرمایه مخالف طرح هرگونه «قانون طبیعی در قلمرو تولید سرمایه داری» بود، به یک قانون مهم (قانون نزول نرخ سود) مانند یک «گرایش» یا «قانون گرایشی» توجه کرد. نکته مورد نظر مارکس قانونی بود ویژه موقعیت و برهه‌ی خاص در تولید که هم علت‌های آن قابل شناخت و تبیین باشند و هم روشن باشد که چگونه با از بین رفتن این علل، آن گرایش متوقف خواهد شد (س: ۳۴۱-۳۴۰). مسیر خطی حرکت عناصری که در این قانون تعریف شده مدام به دلیل عوامل مختلف تازه‌ی که به کار می‌آفتد، مارپیچی میشود و در آن هر دور مبنایی دیگر مییابد.

اصطلاحهای «گرایش»، «بازگشت»، «فراشد»، «مسخ» و «عوامل میانجی» همه در فلسفه طبیعت شلینگ آمده‌اند، فلسفه‌ی که توضیح پویایی را در مرکز بحث خود قرار داده بود. به دقت نمیتوان گفت که مارکس جوان متأثر از آن فلسفه بود. اما از هگلیهای جوان متأثر بود که آنان به نوبه خود نفوذ شلینگ را بر شماری از درونمایه‌های اصلی کار فکریشان پذیرا بودند. مارکس در دوره نقادی اقتصاد سیاسی، پویایی وجه تولید سرمایه داری را بررسی میکرد. در نتیجه با ساختاری در حال دگرگونی و پویا رو به رو بود. او میدانست که با ارگانیزم فعالی که مدام در حال دگرگونیست رو به روست. ارگانیزمی چون وجه تولید سرمایه داری مدام پیشنهادها‌های خود را عوض میکند. نظریه باز تولید اقتصادی و تأکید مارکس بر افزایش سهم کالاهای سرمایه‌ی نمونه بیست از روش او در فهم دگرگونیها. همچنین بحث او از انحصار و پیدایش سرمایه انحصاری در مجلد سوم سرمایه نمونه‌ی دیگریست.

یکی از ایرادهای اصلی مارکس به اقتصاددانان سیاسی دورانیش که آنها را بیانگران اقتصاد عامیانه مینامید (کسانی چون جیمز میل، سموئل بیلی، تامس رابرت‌مالتوس) این بود که آنها در موارد زیادی متوسل به قانونهای کلی و جهانشمول خود ساخته میشدند و میپنداشتند که آنچه از تحلیل اوضاع کنونی به دست آورده‌اند (که مارکس با روش تحلیل آنها هم موافق نبود) برای تمامی دوره‌های تاریخ و هر جامعه‌ی صادق است. مارکس در نامه‌ی بی به فریدریش لانگه (۱۸۶۵/۰۳) نوشت: «این به اصطلاح قانونهای اقتصادی قانونهای جاودانه طبیعت نیستند بل قانونهایی تاریخی‌اند که ظهور میکنند و نابود میشوند» (ن: ۱۶۱). در پیشگفتار گروندریسه به یاری قیاس با زبان چنین نوشت که مسأله مهم فهم قانونهای هر وجه تولید است. او نوشت که

هرچند برخی از تکامل یافته ترین زبانها در قانونها و خصلت‌هایی با واپسمانده ترین زبانها مشترک اند، اما تکامل زبانها درست در همان عناصریست که گلی و مشترک نیستند. به همین شکل در مورد تولید هم باید عناصر غیر گلی و غیر مشترک تولید از عناصر مشترک آن متمایز شود (گ: ۸۵). مارکس در مجلد سوم سرمایه بارها به مناسبت بحث به این نکته بازگشت و درباره قانونهای اقتصادی به معنای گلی (س: ۲۷۵، ۳۴۱، ۳۴۶، ۹۶۹، ۱۰۲۰، ۱۰۴۴)، قانونهای انباشت سرمایه (س: ۳۲۹ - ۳۲۵)، قانونهای تولید سرمایه داری (س: ۲۷۰ - ۲۶۹، ۳۴۴ - ۳۴۳، ۴۲۹ - ۴۲۸، ۱۰۲۵)، قانونهای ارزش (س: ۱۰۴، ۲۶۱، ۱۰۴۰ - ۱۰۳۱) بحث کرد. در پسگفتار چاپ دوم سرمایه مارکس برداشت نویسنده روسی کفمان از کار خودش را با پذیرش آشکاری آورد: «گفته میشود که قانونهای جهانشمول زنده گی اقتصادی همواره یکسان باقی میمانند و مهم نیست که آیا در حق زمان حاضر به کار میروند یا در مورد زمان گذشته. مارکس این گفته را به شدت رد میکند. به نظر او چنین قانونهای تجریدی بی وجود ندارند. برعکس، به نظر او هر دوره تاریخی قانونهای خود را داراست. همین که جامعه دوره خاصی از تکامل را پشت سر گذاشت و از یک مرحله به مرحله بی دیگر گذر کرد تابع قانونهای تازه بی میشود» (س: ۱۰۱). مارکس بارها تکرار کرده بود که قانونهای فراتاریخی تجریدی وجود ندارند. هر دوران تاریخی دارای قانونهای ویژه خویش است. بررسی مورد تأیید مارکس چنین پایان میگیرد: «ارزش علمی چنین پژوهشی در روشنگری قانونهای خاصی نهفته است که بر سرچشمه، وجود تکامل و مرگ یک ارگانیزم معین اجتماعی و جانشینی آن با ارگانیزمی عالیتر و برتر، حاکم اند» (س: ۱۰۲). دقت کنیم که مارکس از متنی درباره کار خود دفاع کرده و آن را با تأیید نقل کرده که از «قانونهای خاص» یک ارگانیزم معین (یک وجه تولید خاص) یاد کرده است. لفظ خاص این جا مهم است. زیرا به خوبی نشان میدهد که بحث از قانونهای گلی تاریخی نیست.

نیکلاس لوبکوویچ در مقاله «قانونهای تاریخی» نشان داده که مارکس میان «قانونهای تاریخ» با «قانونهای تاریخی» تفاوت قایل بود. اولی را قبول نداشت چون آن را غیرتاریخی میدانست و همواره منظورش دومی بود. به نظر مارکس تمامی قانونها تاریخی و متعین هستند. قانونهایی که تاریخی نباشند و به صورت گرایش مطرح نشوند هیچ سودی هم ندارند، گلی خواهند بود و بی فایده. مثل این که بگوییم این یک قانون است که تمامی جامعه از انسانها، چیزها و جانوران شکل گرفته اند. معلوم نیست این حکم به چه درد میخورد. خود مارکس در نامه بی به گرداننده گان نشریه روسی «اوتچستونیه زاپیسکی» (۱۸۷۷/۱۱) نوشت که در طرح نظریه های خود هرگز نخواست «نظریه بی تاریخی - فلسفی از مسیر تکامل همه مردمان و جوامع» ارایه

کند، بل هدفش فقط این بود که آن دسته از قانونهای چیره گئی ناپذیر نظام سرمایه داری، یعنی یک وجه تولید مشخص و یک نظام خاص اقتصادی را روشن کند. او با دقت توضیح داد که رویدادهای همانند در شرایط تاریخی مختلف به نتیجه هایی بسیار متفاوت منجر میشوند و در این موارد نمیتوان از یک وضعیت تاریخی قانونی جاودانه استنتاج کرد. ما باید با بررسی هر شکل تکامل خاص و قیاس آنها به هم سر نخ فهم پدیدار تکامل را به دست آوریم. اما باید دانست که هرگز نمیشود به «شاه کلیدی» یا نظریه یی کلی و تاریخی - فلسفی («که منش ویژه آن فراتاریخی بودن آن باشد») دست یافت (ن: ۲۹۵-۲۹۱).

مارکس در گروندریسه نوشت که اقتصاددانان بورژوا که مدام از قانونهای همه گانی و عام در وجه تولید سرمایه داری حرف میزنند، فقط میخواهند که شرایط تکوین سرمایه داری را زمینه یا محملی کنند برای توجیه استثمار سرمایه دارانه. ما نمیتوانیم به پژوهش قانونهای کلی دل خوش کنیم. کار ما فقط میتواند کشف پدیده های تاریخی باشد. وجه تولید سرمایه داری پدیده بیست با قانونهای تاریخی خودش که ما باید کشف کنیم چگونه از دل صورتبندیهای پیشاسرمایه دارانه شکل گرفت. ما باید قانون حرکت تاریخی را در یک وجه تولید خاص کشف کنیم و نشان بدهیم که وجه تولید سرمایه داری در چه مواردی ناتوان است و جای خود را به نظام تولیدی دیگری خواهد داد. مارکس مدام در این متن زیر واژه «تاریخی» خط تأکید کشید تا نشان دهد که قانونهای مورد نظر اقتصاددانان بورژوا غیرتاریخی بودند و هر نگرش درست تاریخی اطمینان به سقوط سرمایه داری را توجیه خواهد کرد. این تصدیق یقینی از بنیاد تاریخی نگرستن شکل گرفته و اعتبار هر قانون را محدود به تاریخ معین وجه تولیدی خاص میکند (گ: ۴۶۱-۴۶۰).

واژه قدرت *Autoritat, Herrschaft, Gewalt, Macht* را در هفته آینده

میخوانید!

www.ayenda.org